1

سزاوار است در علم بیان مجاز است زیرا بوسیله مجاز میتوانیم یک سخن را با شیوه‌ها گوناگون ارائه بدهیم.

با توجه به اینکه حقیقت برای مجاز به منزله اصل است زیرا بکار بردن یک کلمه در معنای غیر موضوع له اش فرع است برای بکار بردن کلمه در معنای موضوع له بکار رفته، بنابراین عادت شده که نخست از حقیقت بحث میشود و بعد از آن از مجاز بحث میشود.

حقیقت در لغت بر وزن فعیل بوده به معنای فاعل و از حق الشیء گرفته شده به معنی ثبت و یا به معنای مفعول است و از حققته گرفته شده به معنای اثبته.

حقیقت در اصطلاح: به کلمه‌ای می‌گویند که در معنای موضوع له استعمال شده است در اصطلاحی که به آن اصطلاح تخاطب (گفتگو) و سخن گفته میشود.

احترازی: مستعمله گفت از کلمه قبل از استعمال احتراز کرد + فیما وضعت له: از غلط و مجاز مستعمل در غیر موضوع له چه در اصطلاح تخاطب یا غیر تخاطب احتراز

+ و با قید فی اصطلاح التخاطب از مجازی که در معنای موضوع له استعمال شده اما در غیر اصطلاح تخاطب احتراز کرد..

وضع: عبارتست از تعیین و مشخص نمودن لفظ برای اینکه بر معنائی به تنهایی و بدون قرینه دلالت کند. لذا با قید بنفسه مجاز از تعریف وضع خارج گردید زیرا مجاز بر معنایش با قرینه دلالت میکند اما مشترک خارج نمی شود زیرا لفظ مشترک به تنهائی و بدون قرینه برای هر یک از دو معنا معین است. ——— نکته: بعضی از دانشمندان (عباد ة الصیمری معتزلی) گفته‌اند دلالت الفاظ بر معانی آنها نیاز به وضع ندارد بلکه میان لفظ و معنا یک مناسبت طبیعی وجود دارد که دلالت ذاتی هر واژه‌ای را بر معنایش تقاضا میکند؟ مصنف و همهٔ محققین برآنند که اگر دلالت لفظ بر معنی ذاتی باشد چهار خرابی بوجود می آید که ۱. اینکه اختلاف لغات نباشد ۲. همه مردم همه لغات را بدانند ۳. مجازی نباشد ۴. باید منقول وجود نداشته باشد ☆ سکاکی دلالت ذاتی لفظ را اینگونه تاویل کرده که حروف ذاتاً و یژگیهای گوناگونی بهره همش دارند و متقاضی این مطلبند که فرد عالم به آنها هنگام ساختن کلمه‌ای که دال بر معنای باشد مناسبت بین حروف و معنا را نادیده نگیرد زیرا حکمت کاملاً ادا شود و همچنین هیئت و شکل ترکیب حروف نیز ویژگی خاصی دارند...

مجاز در اصل مَجْوَز بوده بر وزن مَفْعَل از جاز المکان یجوزه گرفته شده به معنی پیمودن مکان را ـ وزن مفعل به معنای مصدر، اسم زمان و اسم مکان

مجاز بر دو نوع است ۱. مفرد ۲. مرکب ← مجاز مفرد: عبارتست از کلمه‌ای که در غیر معنای موضوع له خویش استعمال شده است در اصطلاح تخاطب به گونه‌ای که استعمال آن صحیح باشد به همراه قرینه‌ای که دلالت میکند بر عدم ارادهٔ معنای موضوع له آن.

قیود احترازی: با قید مستعمله از کلمه قبل از استعمال احتراز کرد + با قید فی غیر ما وضعت له از حقیقت مرتجل و منقول و غیر این دو + با قید من اصطلاح به التخاطب از مجازی که مستعمل در معنای موضوع له در اصطلاح غیر تخاطب است و از حقیقتی که در غیر معنای موضوع له است اما غیر از اصطلاح تخاطب احتراز کند + با قید علی وجه یصح از غلط احتراز کرد + با مع قرینة عدم الاراده از کنایه احتراز کرد + حقیقت و مجاز مفرد چهار گونه اند ۱. لغوی ۲. شرعی ۳. عرفی خاص ۴. عرفی عام

نکته: شناخت این نسبت ها در حقیقت به واضع بستگی دارد اگر واضع حقیقت لغت باشد آن حقیقت لغوی میگویند و اگر شارع شرعی و علی هذا القیاس

نسبت مجاز به این چهار نیز با اعتبار اصطلاح است آن اصطلاحی که لفظ در غیر معنای موضوع له استعمال شده که اگر لفظ در اصطلاح لغت در غیر موضوع له به کار رفته باشد مجاز لغوی است و اگر در اصطلاح شرع باشد مجاز شرعی است و بر این قیاس عرفی خاص و عام +

مثالها به ترتیب ← ① استعمال واژهٔ «اسد» برای حیوان درنده حقیقت لغوی و برای مرد شجاع مجاز لغوی است ② مانند لفظ «صلوة» به کار گیری آن برای نماز (ارکان مخصوصه) حقیقت شرعی و برای دعا مجاز شرعی است ③ استعمال کلمه «فعل» برای لفظ مخصوص که به تنهایی بر معنا دلالت کند و همراه یکی از زمانها نباشد حقیقت عرفی خاص (نحوی) و استعمال آن برای حدث (کار و رفتار) مجاز عرفی خاص است.

④ استعمال کلمه «دابه» برای چهارپایان حقیقت عرفی عام است و استعمال آن برای انسان مجاز عرفی عام است.

مجاز با اعتبار علاقه و مناسبت بین معنای حقیقی و مجازی بر دو نوع است ۱. مجاز مرسل ۲. استعاره ←

(2)

1. مجاز مرسل: عبارتست از اینکه در بین معنای حقیقی و مجازی علاقه، مناسبت مصحح غیر مشابهت و تشبیه باشد. مانند «ید» که در اصل برای عضو مخصوص وضع شده است که ما آنرا در نعمت با قدرت بطور مجاز بکار میگیریم و این نسبت میان معنای حقیقی و مجازی تشبیه نیست.

۹ انواع علاقه

6. انواع علاقه ها (مرسل) عبارتند از: ۱ـ نام نهادن جزء یک شی بر کل آن شی ـ مانند «عین» که عضو مخصوص است و در «ربیئه» جاسوس بکار برده [جاسوس]. ۲ـ تسمیه شیء با اسم کل مانند «اصابع» برای انامل بکار رفته در این آیه «یجعلون اصابعهم فی آذانهم». ۳ـ تسمیه شیء با اسم سبب مانند «رعینا الغیث» مراد گیاهی است که باران سبب بوجود آمدن آن است. ۴ـ نامیدن شیء به اسم مسبب مانند «امطرت السماء نباتا» که مقصود باران است که گیاه پدید آید.
5. نامگذاری چیزی به نام قبلی مانند «وآتوا الیتامی اموالهم». ۶ـ نامگذاری چیزی به اعتبار آینده مانند «انی ارانی اعصر خمراً». ۷ـ نامیدن چیزی به اسم محل آن مانند «فلیدع نادیه» یعنی اهل مجلس را فرا خواند. ۸ـ نامیدن چیزی به اسم آنچه در آن حلول می کند مانند «واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله» یعنی در بهشت که در آن رحمت نازل میشود. ۹ـ نامیدن چیزی به اسم ابزار و وسیله آن چیز مانند «واجعل لی لسان صدق فی الآخرین» مراد ذکر کردن است که آلة آن ذکر شده است ولی مراد یاد نیک است و قرینه اینست که قرار دادن زبان در آیندگان بی معنا و مفهوم است...

استعاره ۵ ← به مجازی گفته می شود که مناسبت و علاقه بین معنای حقیقی و مجازی آن علاقه تشبیه باشد مانند «رأیت اسداً یرمی» مشبه به (مستعار منه) [معنای اصلی] و مشبه (مستعار له) [معنای مجازی] و لفظ مشبه (مستعار) نامیده می شود در بحث استعاره.

۷ نکته: گاهی استعاره به تحقیقیه مقید می شود (استعاره تحقیقیه) تا از تخییلیه و مکنی عنها جدا شود زیرا معنایش متحقق است یا حساً یا عقلاً یعنی می توان بدان تصریح یا اشاره کرد ـ حسی مانند قول زهیر بن ابی سلمی «لدی اسد شاکی السلاح» که با کلمه شاکی السلاح معلوم میشود که مراد رجل شجاع است ـ عقلی مانند قوله تعالی «اهدنا الصراط المستقیم» که منظور از صراط مستقیم دین حق است (دین حق شریعت اسلام است) که تحقق عقلی دارد.

اختلاف

[استعاره مجاز لغوی است یا عقلی ـ علماء دو دسته اختلاف دارند]

جمهور علماء و از جمله ایشان مصنف است معتقدند که استعاره مجاز لغوی است به علت اینکه استعاره فقط برای مشبه به وضع شده است. بطور مثال لفظ «اسد» در جمله «رأیت اسداً یرمی» برای سبع مخصوص وضع شده نه برای رجل شجاع و معنای اعم که حیوان مفترس باشد لهذا استعمال اسد برای رجل شجاع مجاز لغوی است ★ گروهی دیگر معتقدند که استعاره مجاز عقلی است نه لغوی، به این معنا که ما در معنای اسد یک تصرف عقلی بکار می بریم که آنرا فراگیر سازیم و این تصرف در امر عقلی صورت میگیرد نه لغوی یا زبانی. میتوانیم اسم مشبه به را بر مشبه اطلاق کنیم که بعد از ادعاء دخول مشبه در جنس مشبه به باشد به اینصورت که رجل شجاع از افراد اسد قرار گرفته است که جهت استعمال اسم مشبه به در مشبه و این استعمال در موضوع له است ـ زیرا اگر چنین ادعایی نباشد استعاره بوجود نمی آید و استعاره از حقیقت مبالغه بیشتر عاید نباشد حال آنکه این امر مسلمی است که مبالغه استعاره از حقیقت بیشتر است.

ره: لذا ← به همین علت که کاربرد اسم مشبه به برای مشبه پس از ادعاء دخول مشبه در جنس مشبه است تعجب و نهی از تعجب بنا بر اثبات ادعای کسی که استعاره را مجاز عقلی دانسته در این دو شعر صحیح است. مثال تعجب شعر ابن العمید ←

قامت تظللنی من الشمس ★ نفس اعز علی من نفسی ★ قامت تظللنی ومن عجب ★ شمس تظللنی من الشمس

[illegible] کسی که از جانم برایم گرامی تر است ایستاده تا برمن سایه افکند شگفتا که آفتاب بر من در برابر خورشید سایه می اندازد ★ که در این شعر تعجب آورده که علامت ادعای حقیقی تشبیه کرده است [illegible] شاعر [illegible] و با ادعا [illegible] از شمس دانسته [illegible] ادعا [illegible]

[illegible] الشمس [illegible] ★ [illegible]

[illegible]

[illegible]

3

... همان است کسی بگوید تیماری استعاره از یک سوار دعا می کند که مشبه را از جنس مشبه به است و از سخن گرفتار قرینه ها را دیده منافی اصل مشبه به اراده نگردد و از ما آن منصرف شود و این دو با هم منافات دارد؟ جواب: شارح میگوید با این گفتیم این اشکال برطرف می شود که تاویل نوع دارد متعارف و غیر متعارف. قرینه برای این است که غیر متعارف مقصود ما است نه متعارف + جواب تعجب از تعجب از تیمار النای... می اندازد و این در شعر بنا بر استعاره بنا بر تناسی تشبیه است تا کار نهایت مبالغه و دلالت بر اینکه مشبه به گونه ای است که اصلاً ادعای تشبیه... داده می شود

استعاره با کذب دو فرق دارد: ۱- که استعاره بنایش بنا بر تاویل است یعنی ادعا می شود که مشبه از جنس مشبه به است که افراد آن دو قسم است متعارف و غیر متعارف ولی کذب...

۲- در استعاره قرینه ای است برای اراده کردن عدم معنای ظاهری یعنی قرینه صارفه از اراده معنی حقیقی اما در کذب قرینه وجود ندارد بلکه گوینده سخن خود را ... حق جلوه می دهد

۱۱۲ ۸: علم نمی تواند استعاره قرار بگیرد چون علم با جنسیت منافات دارد زیرا علم مقتضی مشخص بودن است و اشتراک نمی پذیرد و جنسیت مقتضی فراگیری و شمول افراد است و برای اینکه لفظی بتواند استعاره باشد باید کلی باشد نه جزئی اما در بعضی جاها علم میتواند استعاره قرار گیرد و آن عبارت است از اینکه اعلام طوری شهرت پیدا کرده باشند که مراد صفت اعلام باشد مانند اینکه بگوئیم: حاتم جاء، حاتم مراد شخص حاتم نیست مراد صفت سخاوت است که کلی است و مانند مادر که در بردارنده صفت بخل است یا سحبان (صفت فصاحت دارد) یا باقل (صفت بلاغت ندارد و لکنت) و...

قرینه استعاره سه حالت دارد: ۱- قرینه یک امر باشد مانند رایت اسداً یرمی ۲- قرینه بیش از یک امر باشد مثال: فان تعافوا العدل والایمان فان فی ایماننا نیراناً ترجمه: اگر عدالت و ایمان را ناپسند بدانید پس در دست ما است ما آتش ها است - مراد از نیران شمشیر است که مانند شعله های آتش می درخشد و قرینه مربوط است از ناپسند دانستن عدالت و توحید. ۳- قرینه چندین معنا مرتبط و به هم پیوسته باهم باشند مانند شعر بحتری: وصاعقة من نصله تنکفی بها ★ علی ارؤس الاقران خمس سحائب - چه بسا آذرخشی که از تیزی شمشیر او بر سر هماوردانش پنج ابر اینجا انگشتان او بر سر همتاها و مانند های آن پنج ابر است.

... استعاره ... چند امر مربوط به صورت اجتماعی یک قرینه اند ... صاعقه ... تیغ شمشیر و رؤس اقران با خمس سحائب) ...

استعاره به اعتبار طرفین (مستعار منه و مستعار له) بر دو قسم است: ۱- وفاقیه ۲- عنادیه — وفاقیه استعاره ای است که اجتماع طرفین در یک چیز ممکن باشد مثل استعاره احیاء برای هدایت یعنی تشبیه شخص هدایت شده به انسان زنده (نفع و تاثیر) در این آیه اوَمَن کان میتاً فاحییناه ؛ احیاء مستعار منه و هدایت مستعار له است ★ عنادیه استعاره ای است که اجتماع طرفین در شیء واحد ممتنع باشد یعنی غیر ممکن مثل استعاره میت برای شخص گمراه یعنی تشبیه انسان گمراه به مرده در (عدم انتفاع) یعنی استعاره اسم معدوم برای موجود بخاطر عدم نفع و عدم مستعار منه و وجود مستعار له استعمال شده اند مانند:

استعاره عنادیه بر دو قسم است: تهکمیه و تملیحیه که استعاره هایی اند که در ضد یا نقیض معنای حقیقی استعمال شده اند مانند: فبشرهم بعذاب الیم که بشارت برای شیء محبوب است اما در اینجا برای عذاب الیم که منذرهم بوده. بشارت برای انذار آمده است جهت استهزاء و مسخره با منافقین به فرد بیزدل بگوئیم: جاء اسد + فائده: تهکم و تملیح در واقع به یک معنا است و تنها تفاوت در غرض متکلم است زیرا اگر هدف متکلم استهزاء و مسخره باشد نامش تهکمیه است و اگر گفتن سخن ظریف و برای تمکین بردن باشد تملیحیه نامیده میشود.

استعاره به اعتبار جامع در تقسیم اول بر دو قسم است: ۱- جامع در مفهوم طرفین داخل است مانند قوله (ص) خیر الناس رجل ممسک بعنان فرسه کلما سمع هیعة طار الیها او رجل فی شعفة فی غنیمة له یعبد الله حتی یاتیه الموت - مستعار له عدو (دویدن) و مستعار منه طیران است و پوینده ... جامع قطع مسافت با سرعت است و در اینجا برای عدو (دویدن) طار (پریدن) آورده یعنی طیران را برای عدو استعاره آورده.

۲- جامع در مفهوم طرفین داخل نیست مانند رایت اسداً یرمی که جامع شجاعت است در مفهوم طرفین داخل نیست) در استعاره اسد برای مرد شجاع + رایت اسداً یرمی که جامع شجاعت است.

استعاره به اعتبار جامع در تقسیم دوم نیز بر دو قسم است: ۱- عامیه مبتذله: استعاره ای است که جامع آن برای همه و عموم افراد واضح و معلوم است ۲- خاصه غریبه: استعاره ای است که جامع آن فقط برای افراد ماهر و تیزهوش ... قابل فهم است ...

۲- خاصه و یا غریبه، جامع آن را افراد ماهر می فهمند -
۱- گاهی غرابت در نفس تشبیه است

اما کذب بر تاویل نیست

۲- در بعضی جاها علم می تواند استعاره قرار گیرد که اعلام شهرت پیدا کنند که صفت شوند.

از کاغذ

عامه مبتذله: جامع آن را همه ... می فهمند

... را هم در آن توصیف کرده که ... از عیوب است. و اذا احتبى قربوسه بعنانه علك الشكيم الى انتهاء القرابه ... سرگاهش را بر بلندی زین می اندازد و او زیر آن کندن آن اسب ادامه می کند تا را با برگشتن زانو می جوید. – مستعار منه: احتباء – مستعار له: افتادن افسار بر زین آن که این حالت را به حالت فردی که به صورت احتباء (حلقه زدن دو زانو با دست یا پارچه‌ای) نشسته تشبیه می‌کند، در این تشبیه غرابت وجود دارد. این غرابت به‌خاطر تصرف در استعاره عامیه ایجاد می‌شود که تبدیل به خاصیه می‌شود مانند: اخذنا باطراف الاحادیث بیننا و سالت سؤال
باعناق المطی الاباطح – ترجمه: رشته‌ی سخن را به هم پیوستیم و در بیابان‌ها گردن شتران روان شد. که در این شعر به جای سالت المطی یا سالت اعناق المطی
سؤال از ذکر کرده و فعل را به اباطح نسبت داده است و به سالت المطی منسوب نکرده. بنابر همین تصرف که در شعر شده از استعاره عامیه خارج می‌شود...

استعاره به اعتبار ثلاثه (مستعار منه و مستعار له و جامع) بر شش قسم تقسیم می‌شود: ۱. طرفین حسی‌اند که جامع در این هم سه حالت دارد: ۱. حسی ۲. عقلی ۳. مختلف – یا آنکه طرفین عقلی اند و جامع نیز عقلی. – یا آنکه مستعار منه حسی و مستعار له عقلی است یا برعکس مستعار منه عقلی و مستعار له حسی و جامع در این هر دو عقلی است لذا مجموعاً شش قسم شده.

مثالها به ترتیب: ① طرفین حسی و جامع نیز حسی مانند: «فاخرج لهم عجلا جسداً له خوار» – مستعار منه: گوساله – مستعار له: حیوان ساخته شده از جنس ساموی از آن کیفیت – و جامع: هیئت و شکل گوساله است که هر سه حسی اند چون با بصر درک می‌شوند. ② مثال برای طرفین حسی اما جامع عقلی مانند: «و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار» در این مثال مستعار منه (سلخ اهاب: کندن و کشیدن پوست) و مستعار له (کشف الضوء عن مکان اللیل: از بین رفتن روشنائی از جای شب) که هر دو حسی اند اما جامع که ترتب امری بر امر دیگر است عقلی است. منظور از ترتب، ترتب ظهور گوشت از پوست و ترتب ظهور تاریکی از کشف ضوء است)، سکاکی گفته که مستعار له در اینجا ظاهر شدن روز از تاریکی شب است گر این مرد باشد بایدارد به اینه فاذا هم مظلمون که درست نیست اما تفتازانی از علماء عرب بر سکاکی ایراد گرفته و توجیه کرده‌اند که منظور سکاکی جمله بر قلب است که ظهور نهار از ظلمة اللیل برعکس است یعنی ظهور اللیل من ضوء النهار ۲. مراد از ظهور تمییز است که تمییز النهار و ظلمة اللیل از هم عبارت است. ۳. ظهور به معنای زوال است یعنی زوال النهار من ظلمة اللیل. ③ مثال برای آنکه طرفین حسی اند اما جامع مختلف (برخی حسی و برخی عقلی است) مانند قول شخصی که گوید: «رأیت شمساً» و مقصودش انسان است که در این مثال شمس مستعار منه انسان یا شخص مستعار له که هر دو حسی اند اما جامع مختلف است که زیبایی و عظمت (شرافت) است که زیبایی حسی و شرافت عقلی است.

④ مثال برای آنکه طرفین و جامع هر سه عقلی اند مانند «من بعثنا من مرقدنا»: مستعار منه (رقاد: خواب) و مستعار له (موت) و جامع (عدم ظهور فعل از فرد) هر سه عقلی اند. – فائده: مرقد استعاره است بنابر دو قرینه ۱. این جمله کلام مردگان پس از برانگیخته شدن است و با تردید مقصود آنان از مرقد مردن است ۲. آن در باره‌ی ترس پس از مرگ و معاد سخن می‌گویند چه چیزی به پیامبران گفتند «من بعثنا من مرقدنا» ۲. «هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون».

⑤ مثال طرفین مختلف (مستعار منه حسی و مستعار له عقلی) و جامع عقلی است مانند «فاصدع بما تؤمر» – مستعار منه: صدع که در واقع شکستن شیشه
به معنای شکستن شیشه است که جمع... است) و مستعار له (تبلیغ) امر عقلی است و جامع که تأثیر گذاردن است نیز عقلی است.

⑥ مثال طرفین مختلف (مستعار منه عقلی و مستعار له حسی) و جامع عقلی است مانند: «انا لما طغى الماء حملناكم في الجارية» که مستعار منه «تکبر» است که عقلی است و مستعار له «کثرة الماء» حسی است و جامع که برتری بیش از حد است عقلی است... –

استعاره به اعتبار لفظ مستعار بر دو قسم است ۱. اصلیه: عبارت است از استعاره‌ای که لفظ مستعار در آن اسم جنس ... مانند ... اسد ... ۲. تبعیه: استعاره‌ای است که لفظ مستعار اسم جنس نباشد مانند فعل و مشتقات آن ...

فائده: استعاره افعال و مشتقات آن و حروف را تبعیه گویند زیرا استعاره در آنها تابع تشبیه است و تشبیه مقتضی این است که مشبه موصوف به وجه شبه باشد یا مشبه به در وجه شبه مشترک باشد و چیزی صلاحیت موصوف بودن را دارد که حقائق و امور متقرره باشند (یعنی اموری که اجزایش یکجا جمع می شوند مانند جسم ابیض و بیاض صاف) نه افعال و صفات مشتقه چون معانی افعال و مشتقاتش اجزایشان یکجا جمع نمی شود لذا شایستهٔ موصوف قرار گرفتن را ندارند زیرا زمان در مفهوم افعال داخل است و در صفات عارض شده مثل ضرب، ضارب و مضروب و حروف ها چون معانیش ثابت و مستقل نیست لذا صلاحیت موصوف قرار گرفتن را ندارند.

بنابراین تشبیه در فعل و مشتقات برای معنی مصدر است و تشبیه در حرف برای متعلق معنای حرف است.

مثال: فعل و مشتقات: «نطقت الحال والحال ناطقة» در این دو مثال تبعیه است که اصل تشبیه در مصدر صورت گرفته و بعداً تبعاً تشبیه در نطقت و ناطقة شده است. در این مثالها دلالت حال (مشبه) و نطق ناطق (مشبه به) و رساندن و آشکار کردن معنا (وجه شبه).

مثال تشبیه در حرف: «فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدواً و حزناً» در اینجا هدف از التقاط این نبود که برای آنها حزن و غمی باشد بلکه هدف تبنی و خوشحالی بوده است و استعاره در لام (لیکون) تابع استعاره در علیت و غرضیت از ترتب تبنی و محبت و عداوت و حزن بر التقاط است که اصل استعاره در مجرور شده و بعداً وجه شبه تبعاً در لام استعاره صورت گرفته است.

مدار قرینهٔ استعاره تبعیه در فعل و مشتقات فعل: ۱) فاعل است مانند «نطقت الحال بکذا» که حال قرینه است چون حال زبان ندارد که نطق کند. ۲) یا مفعول مانند «جمع الحق لنا فی امام ٭ قتل البخل و احیا السماحا» قرینه از مفعول که بخل و سماح باشد بدست می آید زیرا قتل و احیاء حقیقی به بخل و جود تعلق ندارد. و مانند شعر قطامی: «نقریهم لهذمیات نقد بها ما کان خاط علیهم کل زراد» ترجمه: از آنان با نیزه های تیز پذیرائی می کنیم و آنچه را بافندگان زره برای آنان بافته اند می شکافیم. لهذمیات قرینه است بر مراد از پذیرائی، پذیرائی حقیقی نیست و برای «لا نقدم لهم الا الاسنة» استعاره آورده شده است. ۳) یا مجرور مانند «فبشرهم بعذاب الیم» که ذکر عذاب قرینه است بر اینکه بشر استعاره است. سؤال؟ چرا گفت مدار قرینه ها و نگفت قرینه ها؟ جواب: تا حصر لازم نیاید زیرا گاهی قرینه حالیه است مثل اینکه شخصی زید را به شدت زده باشد می گوئی قتلت زیداً و قرینه زنده بودن او است.

استعاره به اعتبار دیگری علاوه از طرفین و جامع و لفظ مستعار یعنی به اعتبار وجود یا عدم وجود ملائم برای یکی از طرفین به سه قسم است ۱) مطلقه ۲) مجرده (تجریدیه) ۳) مرشحه — ۱) مطلقه: استعاره ای است که در آن هیچگونه صفتی ذکر نشود که به یکی از طرفین مناسبت داشته باشد (استعاره ای است که صفات و تفریع سخنی مناسب با طرفین همراه نباشد) یا هر دو ذکر شده باشد.

۲) مجرده: استعاره ای است که در آن صفتی ذکر شود که به مستعار له مناسبت داشته باشد مانند «غمر الرداء اذا تبسم ضاحکاً ٭ غلقت لضحکته رقاب المال» ترجمه: بخشش او فراوان است هرگاه لبخند زند با خنده او بردگان آزاد می شود. مستعار له: عطاء، مستعار منه: رداء، صفت غمر با مستعار له مناسبت دارد.

۳) مرشحه: استعاره ای است که با چیزی متناسب و هماهنگ با مستعار منه همراه است مانند «اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم» مستعار منه: اشتراء، مستعار له: استبدال و اختیار (یعنی اشتراء را برای استبدال و اختیار استعاره آورده) بعداً سود و تجارت را ذکر کرده که مناسب مستعار منه یعنی اشتراء می باشد.

مثال جمع تجرید و ترشیح: «لدی اسد شاکی السلاح مقذف ٭ له لبد اظفاره لم تقلم» پیش من شیری سرتاپا مسلح است او دارای یالهای برشانه ریخته است و ناخنهایش گرفته نشده است. شاکی السلاح استعاره تجریدیه است زیرا وصفی است که با مستعار له (رجل شجاع) مناسب است و جمله «له لبد اظفاره لم تقلم» ترشیح است زیرا وصفی است که با مستعار منه (اسد حقیقی) مناسبت دارد ...

فائده: استعاره مرشحه از استعاره مطلقه قوی‌تر و جمع تجرید و ترشیح مبالغه بیشتری دارد و بلیغ‌تر است زیرا ترشیح مبالغه موجود در تشبیه را محقق و استوار میسازد + مبنای استعاره ترشیحیه بر تناسی تشبیه است (به فراموشی سپردن) و ادعای آنکه مستعار له همان مستعار منه است نه چیزی شبیه آن و این امر فراموشی به اینصورت است که برای علو مکان یعنی بالا رفتن در هوا که مستعار منه برای علو قدر و والایی مقام و مرتبه است چیزی متناسب با بالا رفتن در هوا آورده میشود مثل سمت نجوم. و به قصیده حتی یظن الجهول * بان له حاجة فی السماء یعنی و الامیر ورده به گونه‌ای که شخص بسیار نادان گمان میکند او در آسمان به دنبال خواسته‌ای میگردد شاعر مقصود را برای بالای مقام و موقعیت و بالا رفتن نزد ... کمال استعاره را آورده که به قصیده برای رفتن مقام و موقعیت معنوی که از رفته و جامع مطلق ارتفاع و بالا رفتن) است - همچنانکه بر در مقام التعجب و النهی از تعجب مبنای بر تناسی تشبیه مورد —— نگرفتن مصنف مشبه به را فرع و مشبه را اصل نامیده باید چونکه مشبه به قوی‌تر است به این جهت بوده که غرض از تشبیه به مشبه برگردد بیین که تکیه در تشبیه چنین چیزی جائز است که مشبه را ذکر کنیم و برای آن یکی از متناسبات مشبه به را بیاوریم بیین در استعاره به طریق اولی چنین کاری جائز است مثال به شعر عباس بن احنف: هی الشمس مسکنها فی السماء * فعز الفؤاد عزاءً جمیلاً + فلن تستطیع الیها الصعود * و لن تستطیع الیک النزولا - او خورشیدی است که در آسمان جای دارد پس دل خویش را به صبر شایسته دلداری ده چونکه تو نمی‌توانی بر شدن او باک نتشنی و نه او می‌تواند بسوی تو فرود آید + یعنی یکی از متناسبات مشبه به آورده شده (مسکنها الشمس) از متناسبات مشبه به است.

مجاز مرکب: مثالی لفظی است که در معنای غیر استعمال میشود که با معنای اصلی مشابهت تمثیلی داشته باشد به جهت مبالغه بیشتر در تشبیه مانند آنکه فرد مترددی را بگوییم « انی اراک تقدم رجلاً و تؤخر اخری » که هیئت و دودلی او را به حالت دودلی شخصی که می‌ایستد تا برود و آنگاه که میخواهد برود پیش را جلو می‌نهد و بار دیگر به تصمیم برنگشتن میگیرد و پا را عقب میکشد تشبیه شده است.

مجاز مرکب بسیار و نام دارد: تمثیل علی سبیل الاستعاره - تمثیل - اگر تمثیل بدون قید باشد مرکب همین است و الا تشبیه تمثیلی است.

فائده: هنگامیکه استعمال مجاز مرکب بسیار شود و استعاره مشهور ثانی به نام مثل یا ضرب المثل نامیده میشود - در بیان نخستین توجیه میشود.

استعاره بالکنایه: تشبیه درونی است که متکلم در درون خود چیزی را به چیزی دیگر تشبیه میدهد و فقط مشبه ذکر میشود.

استعاره تخییلیه: اثبات چیزی برای مشبه است یعنی متکلم یکی از لوازم مشبه به را برای مشبه می آورد.

ویژگی‌های مشبه به دو نوع اند: ۱- ویژگیهایی که در کمال مشبه به در وجه شبه به آنها است ۲- ویژگیهایی که به قوام مشبه به بر روی آنها است

مثال اولی یعنی اثبات چیزی که کمال مشبه به را بیان میکند مانند قول هذلی: و اذا المنیة انشبت اظفارها * الفیت کل تمیمة لا تنفع - هنگامیکه مرگ چنگالهایش را در یکی داخل کند هیچگونه از مهره‌ها و دفع چشم زخم سودی نخواهد بخشید در اینجا که مرگ به حیوان درنده در نفس خویش تشبیه داده که مشبه (مرگ) ذکر شده ای مشبه به نیست بلکه لوازمش مذکور است مرگ (مشبه) - (حیوان درنده) مشبه به - اظفار لوازم مشبه به که به واسطه اظفار کمال درندگی را بیان میکند.

خلاصه تشبیه منیه به سبع استعاره بالکنایه و اثبات اظفار برای منیه استعاره تخییلیه است.

مثال دوم اثبات چیزی که در قوام مشبه به است مانند: ولئن نطقت بشکر برّک مفصحا * فلسان حالی بالشکایة انطق - اگر به سپاس تو آشکارا سخن بگویم زبان حال من به گلایه از تو گویاتر است - حال (مشبه) را به انسان سخنگو (مشبه به) تشبیه داده و لی چیزی از انسان متکلم نیست که لازمه آن که ... لسان است آورده شده که ... در وجه شبه تکلم حالت قوام را دارد و وجه شبه دلالت بر مقصود است لذا تشبیه حالت به انسان متکلم استعاره بالکنایه و اثبات زبان برای حالت استعاره تخییلیه است و قوام دلالت انسان گوینده به زبان است. ←

(7)

سوم تمثال اثبات چیزی که هم احتمال تخییلیه هم تحقیقیه را دارد ـ چون قول زهیر: صحا القلب عن سلمی و اقصر باطله * و عُرّی افراس الصبا و رواحله ـ دل من از عشق سلمی تهی شد و ترک شد باطلش یعنی دیگر اسبهای جوانی و شترهای آن برهنه گردانیده شد ـ تمام عمر جوانی که در راه عشق بازی [illegible] را به [illegible] تشبیه کرده که [illegible] سفر [illegible] جهت داده که این تشبیه استعاره بالکنایه است و اثبات افراس و رواحل که یکی از دیگر لوازم سفر است برای آن بعشق [illegible] استعاره تخییلیه است ـ اگر مراد از افراس و رواحل انگیزه‌های نفسانی باشند که تحقق عقلی دارند استعاره تحقیقیه [illegible] و مثال [illegible] تحقق حسی دارد [illegible] تحقیقیه [illegible] تخییلیه می‌شود. ـــــ

ص ۴۱۰ کتاب تعریفات سکاکی در مفتاح

خوانده نشود

حقیقت لغوی: الکلمة المستعملة فیما وضعت له من غیر تأویل فی الوضع ـ با این قید استعاره را خارج میکند

مجاز لغوی: الکلمة المستعملة فی غیر ما وضعت له بالتحقیق فی اصطلاح به التخاطب مع قرینة مانعة عن ارادته ـ هدف از قید بالتحقیق دخول استعاره در تعریف مجاز است ـ ایرادات بر تعاریف سکاکی ۱ نیازی به قید من غیر تأویل فی الوضع نیست چونکه مراد از وضع همان وضع حقیقی است که تأویلی و در تعریف مجاز نیازی به قید بالتحقیق نیست؟ جواب از طرف سکاکی ۱ این قیودات برای کامل کردن تعریف نیستند بلکه فقط برای زیادت ایضاح اند ۲ با اضافه کردن قید وضع مطلق را طوری توضیح داده‌ایم که بین معنای مذکور و بین موضوع تأویلی اشتراک ثابت گردد ـ همانگونه در تعریف مجاز قید فی اصطلاح به التخاطب نیاز است در حقیقت هم باید باشد چرا نیاورده؟ جواب ۱ چون چیزهایی که با تقدیر اعتبارات و اضافات در تعریف آنها قید حیثیت وجود دارد حقیقت و مجاز نیز همین حکم را دارند بدانها نیازی به ذکر قیودات نیست ۲ قید فی اصطلاح به التخاطب در تعریف حقیقت مراد است که فقط در مجاز ذکر شده چونکه بحث حقیقت در این فن مقصود نیست + سکاکی مجاز لغوی را که به معنای کلمه بر میگردد دو متضمن در معنا است به دو قسم تقسیم کرده ۱ استعاره ۲ غیر استعاره ـ اگر آن معنا متضمن مبالغه در تشبیه باشد استعاره و الا غیر استعاره

استعاره: هی ان تذکر احد طرفی التشبیه و ترید به الآخر مدعیا دخول المشبه فی جنس المشبه به ـ فی الحمام اسد و مراد رجل شجاع

استعاره به دو قسم ۱ مصرحه ۲ مکنی عنها ـ و مراد از مصرحه اینست که مشبه به در استعاره ذکر شده باشد و بر دو قسم است ۱ تحقیقیه ۲ تخییلیه ـ و مراد از کنایه اینست که مشبه مذکور باشد و مشبه به مراد باشد مانند فی الحمام اسد و مشبه به اسد است

تحقیقیه: آنست که مشبه متروک حساً یا عقلاً متحقق باشد ـ سکاکی تمثیل را از اقسام استعاره تحقیقیه میداند بر خلاف [illegible]

اعتراض: تمثیل از ترکیب گرفته شده جمله‌ای استعاره میشود در حالیکه استعاره تحقیقیه از اقسام مجاز مفرد است و این دو حکم منافات دارند و برای استعاره تحقیقیه افراد لازمی است و برای تمثیل ترکیب؟ جواب ۱ استعاره در هر حال مطلق است درست است که قبلا مجاز را بر دو قسم استعاره و تمثیل تقسیم کردیم از این تقسیم لازم نمی‌آید که استعاره مفرد باشد و حالت دیگری نداشته باشد بلکه مراد مطلق استعاره است به شامل مفرد و مرکب است ۲ در تعریف مجاز لفظ کلمه آورده شده و مراد مطلق است چه مفرد یا مرکب مانند کلمة الله هی العلیا یعنی کلام الله ۳ تمثیل مرکب است نسبت به مفرد است که دارای قیودات است ـ تخییلیه: آنست که حساً و عقلاً متحقق نباشد یعنی صورت وهمی است که هیچگونه تحقق حساً و عقلاً ندارد مانند: اذا المنیة انشبت اظفارها که اثبات اظفار برای مرگ نه حساً و نه عقلاً [illegible] لفظ را از معنای اصلی به صورت وهمی که در ذهن او بود منتقل کرده + آنچه درباره تخییلیه آورد سکاکی از آن لازم می‌آید که ترشیح همان تخییلیه باشد چون ترشیح عبارتست از آنکه یکی از مناسبات مشبه به ذکر شود و تخییلیه نیز اینگونه است؟ جواب در یکی تعبیر از مشبه (تخییلیه) است یعنی به لفظ موضوع له اینست و در ترشیح تعبیر از غیر مشبه است یعنی به غیر از لفظ موضوع له [illegible] لفظ [illegible] آن: [illegible] را استبدال تعبیر کند که مشبه [illegible] لفظ [illegible] برای این وضع نشده است ـــــ

(8)

اروجا در توریجه نیازی به درست کردن صورت ... مشبه را مدرک نکنیم ...

مکنی عنها آن است که از دو طرف تشبیه مشبه ذکر شود و مشبه به اراده باشد انشبت المنیة اظفارها به دلیل ... است

با دو استعاره برای مشبه با قرینه اضافه اظفار به آن — نظریه سکاکی به این صورت رد می‌شود که درست است ... که ذکر شده‌ها

موارد ... است که در معنای ... است — استعاره بالکنایه و تخییلیه جدایی‌ناپذیرند نزد مصنف لزوم ... است

ولی در سکاکی این طور نیست که هر جا بالکنایه باشد تخییلیه است اما هر جا تخییلیه باشد لازم نیست که بالکنایه هم باشد

سکاکی استعاره تبعیه را طوری قرار داده که به همان مکنیه می‌شود به این صورت که قرینه استعاره مکنیه تبعیه و تبعیه مکنیه است

به جهت قلت اقسام ... — ... به این صورت ... تبعیه مقدر باشد از بین می‌رود و نمی‌تواند تخییلیه باشد لهذا در این صورت

استعاره مکنیه مستلزم استعاره تخییلیه نمی‌شود و این باطل است سکاکی می‌گوید تخییلیه مستلزم مکنی عنها نیست مصنف می‌گوید هست

تا ص ۴۲۸

(1)

شرایط حسن استعاره التحقیقیة والتمثیل علی سبیل الاستعارة وابسته به رعایت جهات حسن تشبیه است به این صورت که

وجه شبه شامل دو طرف باشد (تشبیه) افاده کامل غرض تشبیه را داشته باشد ۲ اینکه در استعاره بوی تشبیه لفظاً استشمام نشود

زیرا غرض استعاره که ادعای دخول مشبه در جنس مشبه به است از بین می‌رود — و به همین خاطر توصیه می‌شود که وجه شبه ذاتاً واضح و آشکار باشد

یا به واسطه عرف عام یا خاص تا اینکه استعاره به صورت چیستان و معما و پوشیده نگه داشتن نگردد — دو مثال می‌آورد که وجه شبه

ظاهر و آشکار نیست لذا برای تشبیه مناسب است نه برای استعاره ۱- در تحقیقیه رأیت اسداً و اریدانساناً ابخر که وجه شبه ابخر (دهن)

ابخر خفی است و در عرف چنین تشبیهی نبود لذا این استعاره حسن نیست — ۲ در تمثیل رأیت ابلاً مائة لاتجد فیها راحلة و ارید الناس

یعنی ... از میان مردم ... که ... پیدا نمی‌شود

فایده: طبق توضیحات معلوم شد تشبیه نسبت به استعاره عمومیت بیشتری دارد از این جا که محل یعنی هر استعاره‌ای تشبیه است اما هر تشبیه استعاره نیست

فایده: قبلاً بیان شد هرگاه وجه شبه پوشیده باشد استعاره نیکو نیست و باید از تشبیه استفاده کرد لذا هرگاه وجه شبه بین مشبه و مشبه به قوی باشد

به طوری که گویا این دو با هم یکی‌اند مانند علم و نور و شبهه و ظلمت در این هنگام تشبیه نیکو نیست و باید استعاره آورده شود تا تشبیه به خودنمایی نشود

زیرا ... لغتی ... نور درست ... اما العلم کالنور نادرست — استعاره تخییلیه وابسته به حسن مکنیه است چون تابع است

فایده: همانگونه که ... موصوف به وصف مجاز می‌شود به اعتبار نقل آن از معنای اصلیش همچنین کلمه موصوف به وصف مجاز

می‌شود به لحاظ نقل آن کلمه از اعراب اصلیش — لذا ... مجاز به جهت تشابه و اشتراک الفاظ ... آن معنا اطلاق

می‌کنند ... معنای ... اعراب آن تغییر کرده به حذف لفظ ... مجاز ... در اصل و جاء امر ربک ... و اسئل القریة — و اسئل اهل القریة

لذا تقدیر امر ... چون ... در ذات الله محال است و ... سوال از اهل قریه است نه خود قریه — ۲ تغییر با زیادت

لفظ در لیس کمثله شیء که در اصل لیس مثله شیء است و کاف زائد است

... استعاره مصرحه یا تصریحیه: استعاره‌ای که در آن مشبه به ذکر شود و مشبه حذف ... استعاره

مصرحه گویند + فرق بین صفت و تفریع که در استعاره مطلقه گذشت اینست که اگر آن چیز ... مناسب است

دنباله سخنی باشد که دارای استعاره است صفت حساب می‌شود و تفریع اینست که سخن مستقلی پس از

استعاره بیاید ولی مبتنی بر استعاره باشد + مقصود از صفت ... صفت معنوی است یعنی

معنایی که ... قائم به غیر باشد نه نعت نحوی که یکی از توابع است —

(کنایه در اصطلاح: لفظ أرید به لازم معناه مع جواز ارادة معه)



# «مباحث کنایه»

کنایه در لغت مصدر «کنیتُ بکذا عن کذا» یا مصدر «کنوتُ» است که به مطلبی تصریح نکرده باشی. کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و فعل آن به دو صورت ناقص واوی و یائی استعمال شده است.

کنایه در اصطلاح = عبارتست از لفظی که اراده شود لازم معنای اصلیش همراه جواز اراده معنای اصلی (ذکر ملزوم و اراده لازم همراه جواز اراده ملزوم) مانند لفظ طویل النجاد که مراد طویل القامة است. نجاد: بند شمشیر

فائده: کنایه از این جهت که میتوان معنای حقیقی آن را همراه معنای لازمی آن اراده کرد با مجاز مخالف است.

فرق بین مجاز و کنایه = به نظر مصنف در کنایه و مجاز انتقال از ملزوم به لازم است با این تفاوت که در مجاز اراده معنای حقیقی جایز نیست و در کنایه جایز است و قرینه مجاز مانعه است اما قرینه کنایه مانعه نیست یعنی قرینه کنایه بیان اراده لازم را میکند و قرینه مجاز مانع اراده ملزوم است. سکاکی میگوید که در کنایه انتقال ذهن از لازم بسوی ملزوم صورت میگیرد که لازم ذکر می شود و ملزوم مراد است اما در مجاز انتقال ذهن از ملزوم به لازم صورت میگیرد. این فرق به اینصورت رد شده که لازم هر وقت لازم خاص باشد انتقال ذهن از لازم به ملزوم ممکن است. خلاصه اینکه مصنف این فرق را رد میکند و میگوید انتقال از لازم به ملزوم در دو جا ممکن است: ۱- جائیکه لازم به تنهائی با ملزوم مساوی باشد مثل ناطق که با انسان مساوی است ۲- جائیکه لازم با انضمام قرینه ای با ملزوم مساوی گردد.

کنایه بر سه قسم است

(۱) قسم اول کنایه ای است که مطلوب از آن غیر صفت و نسبت باشد یعنی نه صفت باشد نه نسبت بلکه مطلوب از آن موصوف باشد و این قسم دارای دو نوع است (۱) مطلوب تنها یک معنی باشد به اینصورت که یک صفت به یک امر موصوف معین اختصاص داشته و ذهن بدان منتقل میرود مانند شعر عمرو بن معدیکرب:

الضاربین بکل ابیض مخذم * والطاعنین مجامع الاضغان

ترجمه: می ستایم آنان را که با شمشیرهای سپید و تیز برنده دشمنان را میزنند و آنان که بر کانون های (محل جمع شدن) کینه ها نیزه فرو می کنند.

مجامع الاضغان صفتی است که اختصاص به موصوف معین که قلب باشد دارد (۲) مطلوب مجموع صفت هایی است (همه با هم) که با هم در ترکیب یافته که خاص یک موصوف باشند مانند اینکه در تعریف انسان صفات «حیّ، مستوی القامة، عریض الاظفار» بیاوریم تا به موصوف (انسان) برسیم. اهل منطق خاصه مرکبه گویند. فائده: شرط این دو نوع اینست که این صفت یا صفات اختصاص به آن موصوف (مکنی عنه) داشته باشد. سکاکی قسم اول کنایه را قریبه و دومی را بعیده نامیده است.

(۲) قسم دوم کنایه ای است که بواسطه آن صفتی خواسته میشود (یعنی مطلوب تنها صفت باشد) مثل جود، کرم و... و این قسم بر دو نوع است ۱- قریبه ۲- بعیده. اگر انتقال از کنایه به مطلوب (صفت) بی واسطه باشد قریبه است و الا بعیده است. قریبه دو قسم است ۱- واضحه ۲- خفیه. واضحه کنایه ای است که انتقال از آن به آسانی صورت می گیرد مانند طویل النجاد که کنایه برای طویل القامة است. کنایه از طویل القامة طویل نجاده و طویل النجاد. این مثال کنایه ساذجه است یعنی ساده و بدون آمیختگی با چیزی از تصریح. مشوبه که مقداری تصریح دارد.

۲- خفیه: علت خفاییش اینست که انتقال ذهن به تأمل و به کار بردن تفکر محتاج است مانند سخن عرب که کنایه از احمق می گویند: عریض القفا یعنی پهن گردن او پهن است که کنایه از خرد ناپختگی است. مثال بعیده مانند کثیر الرماد که کنایه برای مهمان نوازی است که در این کنایه چندین واسطه است که از زیادی خاکستر به کثرت سوزاندن هیزم زیر دیگها و از آنجا به کثرت خوراکهای پخته شده و از آن به کثرت خورندگان و از آن به کثرت میهمانان و از آن به مقصود یعنی مهمان نوازی انتقال پیدا می شود.

(10)

۳) قسم سوم کنایه‌ای است که مطلوب از آن نسبت باشد یعنی اثبات امری برای یا نفی امری از امری [illegible]

ان السماحة والمروءة والندی فی قبة ضربت علی ابن الحشرج .. بزرگواری و جوانمردی و بخشش در قبه‌ای است که بر ابن حشرج زده شده است

[illegible] اختصاص ابن حشرج به این صفات را اثبات کند اما به اختصاص این صفات به ابن حشرج تصریح نکرده بلکه به کنایه در قبه‌ای گفته که این صفات را در

خیمه قرار داده که بر سر ابن حشرج برافراشته شده و گفته این صفات در خیمه است تا بفهماند محل این صفات (ممدوح) دارای خیمه است. یا مانند این قول

المجد بین ثوبیه والکرم بین بردیه — که نسبت در چیزی قرار داده شده که بر ممدوح احاطه دارد و آن لباس است.

[illegible] : در قسم دوم و سوم گاهی خود موصوف ذکر می‌شود مثلاً گذشت و گاهی خود موصوف ذکر نمی‌شود بلکه به سوی آن اشاره می‌شود

[illegible] به صورت در مسلمانان ذکر می‌کند — المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه — این سخن کنایتاً صفت اسلام را از آزار دهنده نفی می‌کند که غیر مذکور است

[illegible] کنایه دارای انواع زیادی می‌باشد یعنی با آنها تفاوت پیدا می‌کند به تعریض، تلویح، رمز، ایماء و اشاره

[illegible] کنایه‌ای که مناسب برای غیر مذکور است به تعریض نامیده می‌شود یعنی کنایه زمانیکه غیر مذکور باشد و برای موصوفی آورده شود

[illegible] ذکر نشده مناسب است و بر آن نام تعریض گذاشته شد زیرا تعریض میل دادن کلام به سوی است که دلالت بر مقصود می‌کند

تلویح | کنایه‌ای که برای غیر مذکور مناسب است

[illegible] عرضت لفلان و بفلان [illegible] فلانی [illegible] به او گفتم تا دیوار بشنود

[illegible] واسطه‌ها بین لازم و ملزوم آن فراوان باشد کثیر الرماد، جبان الکلب، مهزول الفصیل — تلویح نامیده می‌شود زیرا تلویح آن است که از دور به غیرت اشاره کنی

[illegible] واسطه‌ها اندک باشد یا لزوم بین لازم و ملزوم پوشیده باشد رمز است مانند عریض القفا و عریض الوسادة —

[illegible] واسطه اندک و [illegible] رمز به چیزی که نزدیک توست به طور پنهانی اشاره کنی زیرا حقیقت رمز اشاره با لب و ابرو است — اما اگر واسطه اندک و

[illegible] ملزوم پوشیده نباشد ایماء و اشاره نام دارد مانند سخن بحتری: أو ما رأیت المجد ألقی رحله فی آل طلحة ثم لم یتحول

[illegible] + کنایه از بزرگواری [illegible] تعریض گاهی مجاز است و [illegible]

[illegible] مقصود متکلم [illegible] + فائده: به اتفاق دانشمندان بلاغت

[illegible] کنایه از حقیقت و تصریح بلیغ‌تر است زیرا انتقال در مجاز و کنایه از ملزوم به لازم است و مانند ادعای چیزی با دلیل است

و همچنین استعاره (تحقیقیه، تمثیلیه) از تشبیه بلیغ‌تر است زیرا نوعی مجاز است [illegible]

[illegible] + هدف از بلیغ‌تر بودن [illegible] در حقیقت و تصریح [illegible]

[illegible] بیان مجاز و کنایه [illegible] اثبات می‌افزاید و برای همین بلیغ‌تر هستند. یعنی اینکه ما می‌گوییم مبالغه مجاز و کنایه

بیشتر است به این معنا نیست که مجاز و کنایه دارای معنای است که حقیقت و تصریح ندارد بلکه هدف فقط

[illegible] در مجاز است و از استعاره فهمیده می‌شود که [illegible] و [illegible] مانند [illegible]

[illegible] تشبیه فهمیده می‌شود [illegible] کاستی ندارد لذا [illegible]

معنا [illegible] مبالغه [illegible] عبارت [illegible] تعبیر می‌کنیم و [illegible] معنا تغییر نمی‌یابد. ———

نکته: جامع باید در استعاره قوی‌تر باشد.

پایان مباحث درس علم بیان یعنی مجاز و کنایه چهارشنبه

ساعت ۱۰ برابر با ۱۶ ربیع الثانی ۱۴۳۴ — ۹۱/۱۲/۹

التماس دعا